

بمناسبت یکمین سال وفات  
استاد: صدیقی  
نقل از کتاب « تقدیم به تاریخ »

آخرین مصاحبه

دکتر

غلامحسین صدیقی

مصاحبه کننده: حمید، سیف زاده  
تمام حقوق مخصوص مؤلف است

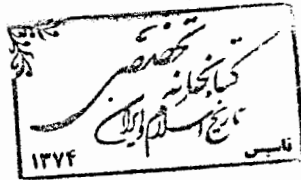
چاپ توحید

## آثاری از همین نویسنده:

- ۱- «دفاع از تاریخ» بررسی کتاب «پاسخ به تاریخ» نوشته (محمدرضا پهلوی) یا «ورشپ» تاریخ انتشار تابستان ۱۳۷۰.
  - ۲- زیر چاپ «تقدیم به تاریخ» مصاحبه با دکتر کریم شجاعی  
دکتر مزیناله ملک اسماعیلی، از آخرین همکاران دکتر محمد مصدق  
با آشنای از رحیم صفاری - مهندس حسینی و آیت الله کاشانی  
خلیل ملکی - صدرا لاشراف و دکتر متین دفتری و غیره ...
  - ۳- «بیان تاریخ» افشار طوس که بود و چگونه کشته شد؟
  - ۴- «شرح بازپرسی واقایر متهمین، جلد دوم.
  - ۵- «متهم اصلی که بود؟ جلد سوم.
- «با استفاده از اسنادی که برای اولین بار فاش میگردد»

اسکسین تیت

باسمه تعالی



توضیح لازم

ذکر نام و آثار شخصیت‌ها، احزاب و جمعیت‌هایی که در این مجموعه بدون هیچگونه اظهارنظر و تفسیری بمعرض دید صاحب‌نظران و محققین قرار می‌گیرد، تنها بمنظور کمک به بررسی مورخین است و تماماً مربوط به دوران نهضت ملی ایران است و مطلقاً به نقش و یا اتهامات و اعمال آنان در سالهای انقلاب عظیم و متحول اسلامی معطوف نمی‌گردد.

در اینجا بدون هیچگونه لغزشی وظیفه خود می‌دانم، با بیان اینکه نقش ارزنده‌ا، در انقلاب اسلامی شخصیت‌های نام برده شده نداشته‌اند، کوچک با اغتنام فرصت از آزادی موجود استفاده نموده و اعمال و آثار و گفته‌های آنان را عیناً تقدیم کاوشگران بی‌غرض می‌نماید، که ضمناً از توفیقی که در انتشار آن یافتیم از مسؤولین محترم تشکر صمیمانه دارم.



نام کتاب: آخرین مصاحبه دکتر غلامحسین صدیقی

مؤلف: حمید سیف زاده

ناشر: مؤلف

چاپ

تیراژ: ۱۰۰ نسخه

تاریخ چاپ: بهار ۱۳۷۱

## نقل از کتاب « تقدیم به تاریخ »

### توضیح

بی‌شک آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد ادبیات دانشگاه تهران که مورد احترام وافر دانشجویان خود بوده‌اند یکی از مؤثرترین اعضاء هیأت دولت دکتر مصدق بوده است.

او از نظر درک مسائل و دقت نظر در حل مشکلات کم‌نظیر و کمیاب بوده‌اند و همانطور که در شرح مصاحبه خواهد آمد، هم‌اکنون نیز از احاطه کامل به امور و مسائل برخوردار هستند، و باز همچنانکه از بررسی و شرح مصاحبه بدست می‌آید، از مصاحبه و اظهار نظر در مسائل گذشته نهضت ملی - با اینکه در تمام موارد اطلاعات دقیق دارند - امساک خاصی دارند، خدا کند این شخصیت خاطرات کامل آن دوران را بطور کامل تدوین نموده باشد و نه بعد از ۱۲۰ سال، بلکه همین سالها به انتشار آن همت گمارند، چه از نظر زمانی، برهه سودمندی برای اینگونه مسائل تاریخی است.

مطلبی که ایشان در ضمن مصاحبه بیان داشتند و من آن را در حاشیه نقل می‌کنم این بود که ایشان با دکتر بقائی جزء محصلین دوره دوم اعزامی بودند که به فرانسه عزیمت نمودند و مرحوم میرزا شهاب کرمانی نیز با پسر خود همراه بود. با این هدف که توفیق معالجه چشم خود را بیابد و این توقف و فراهم نمودن امکانات معالجه با صرف وقت دکتر بقائی (فرزند او) میسر می‌شد، حدود شش ماه به درازا کشید و یکسال تحصیلی دکتر بقائی را از دست داد. و همین یکسال آخر تصادف قطع رابطه با فرانسه و بازگشت محصلین قبل از پایان تحصیل گردید که وزارت معارف ضمن کمیونی این قبیل محصلین را به عنوان دکتر به رسمیت شناخت.

یکی از بستگان دکتر بقائی می‌گفت در این سفر به آلمان هم رفتند و در آنجا عمق فاجعهٔ دیکتاتوری برای او مجسم شد و انگیزه‌های مبارزات ضد دیکتاتوری او در آنجا انعقاد یافت.

آقای دکتر صدیقی در تاریخ ۵ دیماه ۱۳۳۰ وسیلهٔ معاون نخست‌وزیر به سمت وزیر پست و تلگراف و تلفن و در مورخهٔ ۴ مرداد ۳۱ به عنوان وزیر کشور به مجلس معرفی گردید.

صمیمانه آرزو می‌کنم بار دیگر فرصت استفاده از آقای دکتر صدیقی نصیبم گردد.

\* \* \*

مطالب فوق درحین تنظیم مصاحبهٔ بفاصلهٔ یک هفته بعد از آن نگاشته شد، متأسفانه در اوایل سال ۱۳۷۰ خبر فوت مرحوم دکتر صدیقی را دریافت نمودم که واقعاً مرا مغموم و پریشانحال نمود، زیرا من امیدوار بودم در اینروزها (حدود آذرماه ۷۰) مجدداً توفیق زیارت آن مرحوم را داشته باشم.

بر خود فرض دانستم تا آنجا که ممکن است آنچه را دربارهٔ او نوشته‌اند در حد امکان در اینجا جمع‌آوری و بازنویسی کنم و آنرا که در دسترس و یا توجه دوستان آن مرحوم نبوده است اضافه نمایم، خاصه آنکه خانوادهٔ محترم آن فقید و فرزند برومندشان بر من منت گذارده و تمثال پدر را که در خدمت پدربزرگ ایستاده است از راه لطف اهداء نموده‌اند.

اینک آنچه را نشریات مختلف در مورد او نوشته‌اند بدون هرگونه اظهارنظری در معرض دید خوانندگان محترم قرار می‌دهد:

## مصاحبه با مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی

طبق قرار قبلی روز دوشنبه ۲۳ مهرماه ۱۳۶۹ ساعت ۵ بعدازظهر در خانه شماره ۴۳ خیابان اصلی پور تقاطع دکتر مفتاح و قائم مقام فراهانی در ساعت ۵ بعدازظهر با آقای دکتر غلامحسین صدیقی وزیر پست و تلگراف و کشور مرحوم دکتر مصدق ملاقات کردم.

منظور از ملاقات مذاکره در اطراف مسائل نهضت ملی و دولت دکتر مصدق و مسائل آن زمان به نمایندگی از طرف دانشگاه EMORY بود.

آقای دکتر صدیقی با لباس مرتب و با ادب خاصی که بر شخص اثر می‌گذارد. از من درب سالن ساختمان استقبال نموده و به سالن نسبتاً مجللی راهنمایی نمودند و مرا که در کناری بروی صندلی نشسته بودم برای استقرار به صدر سالن مقید فرمودند.

در بدو ورود من شوق زاید الوصفم، را از دیدار ایشان ابراز نمودم ایشان با ظرافت خاصی تصور داشتند که قبلاً مرا دیده و آشنائی ذهنی دارند ولی من اطمینان خود را از عدم توفیق زیارت ایشان تابحال مؤکداً اعلام داشتم، منتهی ذکر خیر ایشان را وسیلهٔ دایزاده‌ام که یکی از دانشجویان ایشان بوده است، یادآوری و بیان نمودم.

دکتر که با خود کار و مقداری کاغذ چسبیده به گیرهٔ فلزی که بر روی مقوائی قرار داده شده بود فوراً بدست گرفت و درست مانند یک کارآگاه و یا بازپرس تحقیق خیلی دقیق و مطمئن اسم کوچک و خانوادگی مرا باضافه اهل و ساکن کجا (!؟) و شغل و حرفه مرا جويا گردیده و دقیقاً روی کاغذ نوشت، بلافاصله پس از تکمیل صورت مشخصات من با بیان: «آقای دکتر رستگار خواهرزادهٔ دکتر بقائی» از حرفه و مشخصات او مرا بزیر سؤال بردند، پس از فراغت از نوشتن اطلاعات مشخصهٔ ایشان، از چگونگی ارتباط ما سؤال کردند و مخصوصاً اینکه من زیر دست او و برای او کار می‌کنم و یا اینکه باهم همکاری می‌کنیم درست مثل...

جواب من این بود که من بیش از یکسال نیست که با آقای دکتر رستگار آشنائی

پیدا نمودم و از شغل و حرفه ایشان هم آنچنان آگاهی ندارم، اما ایشان مایلند در جریان تاریخی اعمال و رفتار دانی خود قرار گیرند که منم به آن بی‌علاقه نیستم و فعالیت بدون مزد من صرفاً جنبه همکاری و مساعدت دارد.

آخر سر هم که نزدیک به یکساعت... از من بدرازا کشید مشخصات کامل دایزاده مرا یادداشت نمود و اینکه چه می‌کند و کجا اقامت دارد؟!

از خوش‌اقبالی من که او همانروز برای دیدار دختر و دامادش به خارج کشور مسافرت نموده بود و مرا از دادن آدرس و تلفن و (لابد تعداد اولاد و...) او نجات داد! بلافاصله مثل یک کارمند موظف این نوشته‌های موصوف را برداشت و با خود به اطاق دیگری برد و تنها با یک پاکت برگشت و از درون آن دو برگ نامه آقای دکتر رستگار را درآورد و با اظهار اینکه ایشان سه سؤال از من نموده‌اند که اول آنکه دکتر مصدق که مردی قانونی و مدافع قانون بود در برابر رفراندوم از نظر قانونیت<sup>۱</sup> چه صورتی داشت؟

جواب اینست، از نظر قانونیت هیچ اشکالی نداشت و خلاف قانون نبود، در برابر توضیح من که در قوانین اساسی ما هیچ حقی برای رئیس دولت جهت انجام رفراندوم وجود نداشت گفت:

یکروز در خیابان ارامنه عبور می‌کردم، دیدم یکی بسوی من آمد و با زبان گرم و چربی سلام و تواضع نمود، او مکی بود که حدود ۲۵ سال بود که من او را ندیده بودم مرا بوسید و اظهار ارادت کرد، منم شرط ادب بجا آوردم، اما به سردی، گفت شنیده‌ام تو با رفراندوم مخالف بودی و به دکتر مصدق هم گفتی، درست است یا نه؟ گفتم از که شنیده‌ای؟ گفت شنیده‌ام، گفتم بله درست است و با گفتن مخلصم و ارادتمندم و... از من جدا شد.

س. گفتم حال بمن بفرمائید چگونه مخالفت خود را به دکتر مصدق بیان داشتید؟  
ج. به او گفتم، چون شما خود انتخابات این مجلس را فراهم نموده و انجام داده‌اید و تصریح نموده‌اید هشتاد درصد نمایندگان منتخب واقعی مردمند و این مجلس هم تمام لویح و نظرات شما را تاکنون انجام داده است شما نباید اخلاقاً آن را منحل

---

۱- این کلمه قانونیت را عیناً ایشان ظاهراً از نوشته مورد ذکر خواندند. جالب است که مرحوم دکتر مصدق هم در صفحه ۳۵۵ کتاب خود چنین نوشته است: «برای تقسیم املاک بین زارعین و رفاهیت فعلی آنان...» که از کلمه «رفاهیت» استفاده نموده است.

کنید، قانع نشد.

دلیل دوم را گفتم: چون چند ماه پیش در مجلس صحبت شد که دولت قصد انحلال مجلس را دارد و من به عنوان وزیر کشور آن را بطور قطع و یقین تکذیب کردم، من قادر به انجام آن نیستم، بنابراین شما اینرا بدست دیگری انجام دهید.

دکتر مصدق با التماس از من خواست که تا فردا و پس فردا که روز پنجشنبه و جمعه هست، من مخالفتم را بیان نکنم و پس از آن با هم صحبت کنیم و اگر نتیجه مطلوب بدست نیامد، برای هر رویه و عملی مختار باشم، منم قبول کردم.

در فاصله این دو روز ایشان دستور دادند و کلا استعفا بدهند و حدود سی چهل نفر استعفا دادند که این رقم تا آخر به حدود ۵۸ نفر رسید، روز شنبه که برای ادامه مذاکره قرار صحبت شد، دکتر مصدق گفت، آقا ما نمی‌خواهیم مجلس را منحل کنیم، و کلا خودشان استعفا داده‌اند، مملکت هم بدون مجلس نمی‌شود!

ما اینوضع را از مردم می‌پرسیم که مجلس بماند یا برود، منم قبول کردم و رفراندم انجام گردید.

س. در ادله دیگر او به دکتر مصدق سؤال کردم. ایشان جواب داد سومین و آخرین دلیل من آن بود که به دکتر مصدق گفتم:

از سال ۱۲۸۵ شمسی تا حال (سال ۱۳۳۲) چهل و هفت سال است، ما اگر این دوره هفدهم را هم -خرطیبیش را حساب کنیم می‌شود ۳۴ سال و قریب چهارده سال دیگر دوران فترت بوده است، در این دوران غیر از شاه کس دیگری نخست‌وزیران این دوران را تعیین نموده است؟

بنابراین پس از رفراندم و انحلال مجلس شاه شما را فرمان عزل خواهد داد، جواب دکتر آن بود که شاه جرأت اینکار را ندارد.

راستی شما گفتید نامه‌ای هم از دانشگاه EMORY (اموری) برای من دارید، نامه را تقدیم کردم و گفتم تاکنون که دو ساعت وقت مقرر برای من سپری شد، خود جنابعالی بیشتر مطالبی فرمودید و سؤالات من بجای خود محفوظ است. پس از فراغت دکتر از قرائت نامه، درخواست نمودم که سؤوالهائی از دوران نهضت ملی و دولت دکتر مصدق دارم و لازم است برای جلوگیری از هرگونه سؤتفاهم و لغزش و یا اشتباهی در نوار کاست ضبط گردد.

دکتر اظهار داشت، چون بیشتر در تهران نیستم احتمال توفیق در آن را نمی‌بینم

خواهش کردم من نوار کاست همراه دارم، اگر ممکن است و ضبط صوتی دارند اجازه دهند از آن استفاده شود.

بهرصورت آنهم عملی نشد ولی اجازه دادند، سوالاتم را مطرح نمایم.  
 س. اولین سؤال من در مورد جریانات روزهای پایانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد بود و آنکه می‌گویند، ابتدا دکتر مصدق فرمان عزل خود را از طریق سرهنگ نصیری می‌پذیرد و درحقیقت تسلیم می‌شود و با احضار مأمورین مربوطه از رادیو پیامی خطاب به ملت ایران در مورد خاتمه کار دولت و غیره ضبط می‌گردد، اما صبح که دکتر فاطمی با لباس زیر و عصبانی یکسر از محل توقیف رها شده و به نزد دکتر مصدق می‌آید، از این امر برآشفته و رئیس دولت را برای مقابله با آن آماده می‌کند، آیا این موضوع صحیح است؟  
 ج. مقداری از این مطالب صحیح است، اما دکتر فاطمی در هنگام همکاری با دکتر مصدق مرد وطنپرستی بود و خود دکتر مصدق هم کتباً این موضوع را تأیید نموده است، اما قبل از آن او و فامیل و بستگان او همه اتهاماتی داشته‌اند.

س. آیا شما انحلال مجلس را به آن طریق از طرف دولت تأیید می‌کنید؟  
 ج. من گفتم با رفراندوم و انحلال مجلس مخالف بودم، اما با استعفای آن‌ده دیگر مجلس مستحیل شده بود و وضع آن مجلس فلج شده را دکتر مصدق به رفراندوم گذاشت تا کار مملکت به بن‌بست نرسد، چاره دیگری نداشت.  
 س. دکتر مصدق با اشاره به همانها که از نمایندگی مجلس استعفا دادند می‌توانست در مواردی که احتیاج به مجلس داشت، مجلس را تشکیل دهد و هرگاه آنرا مزاحم می‌دانست از اکثریت بپندازد، آیا این بهتر از رفراندوم و سقوط دولت خود و منکوب نهضت نبود؟

ج. دکتر مصدق نهضت را منکوب نکرد، بلکه آنهایی که حکم عزل صادر کردند با مدافعین داخلی و خارجی آنها موجب نابودی نهضت شدند، از طرفی اگر می‌خواست به آن طریق، هم مجلس باشد، هم نباشد، این دیگر بازی بود و نه رهبری!  
 جناب دکتر صدیقی در مورد دکتر بقائی از من سؤال کردند و اینکه چرا او به آمریکا رفت؟

گفتم من اطلاعی ندارم، اما آنچه که آقای دکتر رستگار به من گفته‌اند بر اثر اصرار متوالی مادرش (خواهر دکتر بقائی) او ابتدا به ژاپن و سپس به آمریکا برای بعضی

معاینات طبی رفت و از طریق آقای دکتر قریب توفیق انجام معاینات کامل را یافته است. پس از ملاحظه نتیجه آزمایشات طبی، دکتر قریب به او گفته است، من قبل از معاینه می‌خواستم سیگار را برای شما ممنوع کنم، اما گفتم پس از اعلام نتیجه آزمایشها این امر را گوشزد کنم، اما با این سیگارهای فراوان که شما می‌کشید و با این سلامتی کامل ریه که مانند یک فرد ۴۰ ساله است من بخود اجازه نمی‌دهم به شما توصیه کنم سیگار را ترک کنید، بنابراین بسته به نظر خودتان است.

در برگشت از آمریکا هم به لندن و پاریس رفته بود و با اینکه همه به او توصیه کردند مراجعت خود را به ایران تأخیر اندازد، حاضر نشد و بوطن بازگشت که از بقیه ماجرای او اطلاعات من بسیار کمتر از شماست.

آقای دکتر صدیقی گفت مرحوم دکتر بقائی دوست ۲۴ ساله من بود و جزء دومین دسته دانشجویان اعزامی به فرانسه که باهم بودیم و در این مدت دانشجویی و بعد از آن من حتی یک مورد ترک اولائی از او ندیدم و گذشته از آن مردی فاضل، شجاع، پرکار، حراف، نویسنده‌ای توانا و پرژذبه و فردی معتقد بود که خدمات زیادی انجام داد، و از همه بیشتر محل وثوق کلیه دوستانش بود. بطوری که خود من که ترم را در فرانسه چاپ کردم به ایشان اختیار فروش و زحمات دیگر آن را دادم و با کمال امانت انجام داد و نامه‌های ایشان را که در همان ایام در آن موارد نوشته است، من هنوز دارم.

س. ممکن است فتوکی آنها را به من بدهید؟

ج. با تبسم. نه دیگر. آنها...

س. ممکن است بفرمائید آشنائی شما با دکتر مصدق از کجا شروع شد؟

ج. انجمن آثار ملی که من عضو آن بودم از دولت تقاضا کرد، مبلغی برای ساختن سالن ابن سینا در دانشگاه تهران و مقبره او در همدان برای تجلیل از او اعطاء کند. دکتر مصدق هم با تمام فقر دولت، موافقت کرد، هشتصد هزار تومان کمک کند که این مبلغ زیر نظر سازمان و نماینده همدان و شخص دیگری خرج گردد و گزارش آن برای دولت ارسال گردد، طبعاً پیش می‌آمد که در این امر مکاتباتی با شخص دکتر مصدق داشته باشیم، او از این مکاتبات دریافت که خیلی دقیق و کامل گزارش می‌شود، آقای..... را می‌شناخت که اهل این رویه نیست. مخبر فرهمند هم که نماینده همدان بود، اهل این نوع تحریرات نبود، پرسیده بود گفته بودند، صدیقی اینها را تحریر می‌کند، پرسیده بود این صدیقی کیست و چگونه آدمی است؟ مرحوم دکتر بقائی و مرحوم دکتر

معظمی و... همه تعریف کرده بودند، مخصوصاً دکتر معظمی سنگ تمام گذاشته بود، بنابراین مرحوم دکتر بقائی یکی از معرفین من به دکتر مصدق بود و همینها باعث شدند که از من برای شرکت در دولت و ابتدا وزارت پست و تلگراف دعوت گردد که بعداً پست وزارت کشور بمن محول شد و ۱۴ ماه این پست مهم را تا روز سقوط دولت در اختیار داشتم.

س. من در مذاکراتی که با آقای دکتر سنجابی داشتم در مورد یک سؤال، ایشان به جنابعالی مراجعه داد و آن اینکه سلب مصونیت از دکتر بقائی با وجود آنکه قریب باتفاق از اعضای کمیسیون دادگستری طرفدار بی‌چون و چرای دکتر مصدق و دولت بودند چرا انجام نیافت. ایشان گفتند واقعیتش اینست که من یادم نیست و در برابر این سؤال که این را از چه کسی باید پرسید تا تاریخ گمراه نگردد؟ جواب دادند آقای دکتر صدیقی می‌توانند در اینمورد اطلاعات کامل داشته باشند.

ج. عرض کنم بنده یکروز سه‌شنبه‌ای ۷ صبح در اوایل اردیبهشت ماه کیف بدست نزد دکتر مصدق رفتم. معمولاً هم من روزهای فرد نزد او می‌رفتم. کیف را زمین گذاشتم خواستم بنشینم، نخست‌وزیر گفت: «آقا شما خبر دارید... من ایستادم (چون فهمیدم مطلب مهمی باید باشد) ادامه داد... از دیشب ساعت ۹ تا کنون هیچگونه اطلاعی از رئیس شهربانی نیست و معلوم نیست چه بر سر او آمده است؟

من کیفم را برداشتم و خواستم از اطاق خارج شوم، گفت، کجا می‌روید؟ گفتم به شهربانی در ضی یک ساعت اول تمام مطالب را کشف کردم و این یکی از شاهکارهای من بود! وقتی به دکتر مصدق گفتم، گفت شما دوره جرم‌شناسی دیده‌اید؟ بسیار عجیب بود.

آقا! به شهربانی رفتم سرهنگ نادری آنجا بود، گفتم چه کردید؟ گفت هیچ هنوز سرنخی پیدا نکرده‌ایم، گفتم آخرین کسی که با او بوده است، راننده اوست. او کجا است؟ او را آوردند، من در اطاق رئیس شهربانی نزدیک میز بودم و راننده محاذی درب، گفتم کجا و چه ساعتی تیمسار تو را مرخص کردند؟

گفت در خیابان خانقاه و ساعت ۹ شب. پرسیدم به تو چه گفت؟ گفت بمن گفت برو کلاتری... بهارستان، من به آنجا تلفن می‌زنم به کجا بیانی. من فوراً تلفن زدم به وزارت پست و تلگراف مأمورین می‌آیند - وظایفی دارند فوراً انجام دهید یعنی اسامی خانه‌هایی را که نقشه آن را در دست دارند و تلفن دارند اسامی آنها را برای آنان سریعاً

تهیه کنید، آخر من به عنوان وزیر پست و تلگراف و تلفن مدتی کار می‌کردم و بکار آنها وارد بودم.

من پنج شبانه‌روز در شهربانی بودم و از آنجا خارج نشدم تا تمام قضایا را کشف کردم، البته در این مدت پیش دکتر مصدق می‌رفتم و گزارش می‌دادم، دستور می‌گرفتم باهم مشورت می‌کردیم و فقط یک چای می‌خوردم، غذا و خوراک من در شهربانی بود و در این پنج روز به وزارتخانه نرفتم، البته هیچیک از متهمین را ندیدم، فقط در جریان کارها قرار می‌گرفتم و چون پرونده را هم با افراد فوراً به فرمانداری نظامی می‌فرستادند ولی البته مرا در جریان کارها قرار می‌دادند.

س. آیا حقیقت دارد متهمین را شکنجه می‌کردند؟

ج. خوب... اگر یک سیلی به آنها زده باشند اینهم شکنجه است در آگاهی ولی آنها را به محض دستگیری به فرمانداری نظامی تحویل می‌دادند و منم هیچیک از آنها را ندیدم تا بتوانم در این مورد قضاوت صحیح بکنم، تنها بعداً عکس آنها را در روزنامه‌ها دیدم.

س. عباس دیوشلی مدعی است در آگاهی او را برای اقرار خلاف گرفتن شلاق زده‌اند و چون او مقاومت کرده است به فرمانداری نظامی تحویل دادند و او را با معذرتخواهی آزاد نموده‌اند، درست است؟

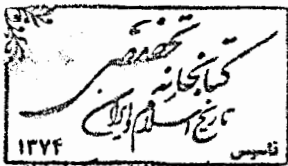
ج. ایشان در مؤسسه دهخدا کار می‌کند، می‌دانم فرمانداری نظامی ضمن معذرت‌خواهی او را آزاد کرده است، اما از بقیه ماجرا اطلاعی ندارم.

س. لطفاً بفرمائید از روی اسامی تلفن‌ها چگونه معلوم شد به منزل حسین خطیبی رفته است؟

ج. از مغازه‌داری در آن حوالی پرسیده شد، او گفت شخص بلندبالائی از من در حوالی ساعت ۹ شب سراغ منزل حسین را گرفت، بنابراین اسامی حسین کنترل شد و اولین خانه را که حدس زدیم باید آنجا باشد منزل حسین خطیبی بود و اتفاقاً هم درست درآمد.

س. شما هیچوقت با این متهمین مواجه نشدید؟

ج. نه گفتم، من فقط چهار پنج شبانه‌روز در شهربانی درحقیقت زندگی می‌کردم تا جریان کشف گردد و گاهی برای صرف صبحانه و احتیاجات شخصی به خانه سری می‌زدم، در یکمرتبه که آمدم، گفتند دکتر بقائی تلفن زده است و خواسته است با من



صحبت کند و سفارش کرده بود که من به او تلفن بزنم، چون می‌دانستم که ایشان باز هم تلفن خواهد زد - البته به وزارت کشور هم تلفن زده بود اما من نبودم - روی کاغذ نوشتم که همان را به او بگویم «من با جناب دکتر مظفر بقائی کرمانی فرزند میرزاشهاب کرمانی و شجاع و فاضل و دوست ۲۴ ساله‌ام تا رفع اتهام از خود مایل به صحبت نیستم» و گوشی را گذاشتم زمین!

س. معذرت می‌خواهم در این پنج شبانه روز با هیچیک از متهمین مواجهه داشتید یا نه؟

ج. من قبلاً گفتم آقا! با هیچیک در آنموقع ملاقات نداشتم.

س. در نهم اسفند مرحوم دکتر مصدق پس از خروج از دربار به منزل خود رفت و یا ستاد ارتش و از آنجا به مجلس رفت؟

ج. من همراه دکتر مصدق با یک نفر از کارکنان دربار که کلید داشت از دربی که خلوت بود و تقریباً مقابل خانه دکتر مصدق بود رفت و من برگشتم به دربار.

س. ممکن است بفرمائید حدود چه ساعتی بود؟

ج. تصور می‌کنم حدود یک بعدازظهر بود.

س. در آنشب که دکتر مصدق به مجلس رفت مکی رفتارش عاقلانه بود، زیرا او را

از تحصن در مجلس که دکتر مصدق اعلام کرده بود برحذر داشت؟

ج. بله. هنوز او را اغفال نکرده بودند ولی دکتر مصدق اعلام تحصن نکرده بود.

س. فکر می‌کنم در مدارک آن روز این موضوع تأکید شده است؟

ج. نه خیر. آقا! همچو چیزی نبوده است.

س. انتشار جریان بازپرسی متهمین قتل افشار طوس قبل از دادگاه و به آن صورت

خاص، از نظر قوانین قضائی ما و بین‌الملل، صحیح بوده است؟

ج. تا قبل از خاتمه بازپرسی از نظر بیم تبانی معمولاً انتشار آن ممنوع است، اما

پس از خاتمه بازپرسی که دیگر بیم تبانی نیست مانعی ندارد.

س. بعد از قیام ملی ۳۰ تیر که دولت ملی بار دیگر مستقر گردید چرا عاملین

کشتار مردم محاکمه نشدند؟

ج. چه کسانی محاکمه شوند؟ آیا صحیح بود اموال قوام مصادره گردد بدون رأی

و یا بررسی امر؟

س. گذشته از آنکه اموال قوام مصادره گردد و یا ننگردد، سؤال من آنست که

افسران و قوای نظامی و انتظامی که بروی مردم اسلحه کشیدند و در همه جا مردم را مقتول و مضروب نمودند نباید محاکمه می شدند؟

ج. دولتی بود در هر حال انتخاب شده بود و مردم علیه او قیام کردند و این قیام دولت را مجبور به استعفا کرد، مأمورین موظف به اطاعت از دستورات دولت بودند.

وانگهی اگر می خواستند مقصرین ۳۰ تیر را محاکمه کنند باید چهل و چند نفر وکلای مجلس و رئیس مجلس و عده زیاد دیگری از قوای انتظامی و آخر سر هم می رسید به خود شاه این غیر ممکن بود!

س. چرا نمایندگان مجلس؟ فقط رئیس مجلس برخلاف قانون جلسه را تشکیل داده بود، چنانکه خود شاه هم به نمایندگان فراکسیون ملی که شرفیاب شدند در برابر اظهار این مطلب گفت، من روی گزارش رئیس مجلس فرمان برای قوام صادر کردم، نظرتان چیست؟ چون اطلاع دارید نمایندگان در برابر انجام وظایف نمایندگی مصونیت دائمی داشتند و قابل تعقیب نبودند؟

ج. وکلا می بایستی اخطار نظامنامه ای می کردند و تذکر می دادند حد نصاب نیست.

س. درست است، شاید هم اخطار نظامنامه ای از طرف وکلا شده باشد. مذاکرات جلسه خصوصی که در صورت مذاکرات مجلس چاپ نمی شد به علاوه وکیل مجلس حق دارد اخطار نظامنامه ای بکند، اما اگر از این حق خود استفاده نکرد مسؤول نیست، اما رئیس مجلس موظف است مطابق نظامنامه عمل کند، حتی اگر نماینده ای اخطار نظامنامه ای نکرد.

س. صحبت از مرحوم نریمان و شخصیت او شد، گفتم یکی از زعمای کفدراسیون (خانبابا تهرانی) و رهبران نسبتاً جوان حزب توده مدعی است که او یکی از عوامل نفوذی حزب توده در جبهه ملی بوده و رابط مستقیم او نیز احمد قاسمی بوده است، شما نظرتان چیست؟

ج. از ابتدا او جزء جبهه ملی بوده است و منهم که بعداً از طریق قبول مسؤولیت در دولت دکتر مصدق به نهضت پیوستم جز صفا و صمیمیت چیزی از او ندیدم.

نریمان از معدود افرادی بود که مقبولیت عامه داشت و هیچکس نکته تاریکی از او سراغ نداشت.

در مراسم تشییع جنازه او قرار شد، یک نمایش کامل نشان داده شود بنابراین مسؤلیت آن را من بعهده گرفتم و بقدری این تشییع پرابهت و موقر و پراحساس و عظیم بود، که بعدها از افراد مختلف شنیدم، این تشییع جنازه افراد بیطرف را هم به این اعتقاد واداشت که جبهه ملی قادر بدست آوردن حکومت و اداره مملکت هست.

در اینجا آقای دکتر خستگی خود را بنوعی نشان دادند ولی من گفتم: س. با توصیفی که فرمودید معلوم می شود من افتخار همین یک جلسه مصاحبه را دارم بهمین ملاحظه بایستی حداکثر استفاده را در همین جلسه از نظرات حضرتعالی داشته باشم.

سؤال را که می خواهم مطرح کنم اینست که به اعتقاد جنابعالی از دوستان و همراهان اولیه مرحوم دکتر مصدق و ملیون، روی عقیده خودشان از او انتقاد می کردند و یا وابستگی به سیاستهای خارجیان هم داشتند؟

ج. من نمی دانم اتهام وابستگی و جاسوسی به کسی بدهم، اما انتقادات و اقدامات آنان هماهنگ با سیاستهای خارجی بود. البته بعضی از آنان مانند میراشرافی تردیدی نیست که مزدبگیر بودند و ابائی از وابستگی و همکاری با خارجیان نداشتند.

س. شما اقدامات و سیاستهای دکتر بقایی را چگونه قضاوت می کنید، بطور کلی او نسبت به کشور و وطن و مردم خادم بود و یا لفظ خیانت را می توان در مورد او بکار برد؟

ج. متأسفانه دکتر بقائی محاکمه نشد تا بتواند از خود دفاع کند، اما من نمی توانم در این مورد نظر قاطع بدهم، خوب از یکطرف در مخالفتهايش با دولت از همه امکانات صالح و ناصالح استفاده می نمود و از طرف دیگر بعد از ۲۸ مرداد هم نه پست و مزدی گرفت، بلکه در گرمای ۴۰ درجه بالای صفر تابستان بوسیله زاهدی تبعید به بندرعباس و نقاط بدآب و هوا شد و هم نظریات و اعتقادات خود را در مواردی اعلام و انتقاد و مخالفت می کرد.

پس از لحظاتی سکوت و تأمل:

واقعاً قضاوت در این امر برای من مشکل است.

س. بنظر جنابعالی این دوست ۲۴ ساله شما در قتل افشار طوس مشارکت داشت؟

ج. نمی دانم، متأسفانه پرونده ها را در دادگاهی که تشکیل دادند عوض کرده

بودند، نمی دانم.

س. شما که از تمام کم و کیف پرونده افشار طوس و اتهامات دکتر بقائی مطلعید و از تمام انتقادات او و مراودات او به حکم وظیفه اطلاع داشتید، چطور نمی‌توانید نظر خود را بطور قاطع بیان کنید؟

ج. بلی عرض کنم بنده فقط گزارش‌ها را می‌دیدم و ابدأ در امور تحقیق آنان دخالت نداشتم و مخصوصاً من که در شهربانی بودم تنها افراد را آگاهی دستگیر می‌کرد و تحویل فرمانداری نظامی می‌داد، اما گفتم من نمی‌توانم قضاوت صریحی در این مورد داشته باشم، اما شما کتابی را که سرهنگ سررشته نوشته است دیده‌اید؟

س. خیر متأسفانه نخوانده‌ام، چون پیدا نکرده‌ام آیا شما دارید؟

ج. بله، برخاستند و کتاب را آوردند... و در برابر ولع من برای داشتن آن گفتند، اگر من اضافه داشتم به شما تقدیم می‌کردم و از طرفی حاشیه‌نویسی هم دارد. س. نه من همچو توقعی نداشتم، اما دنبال آن گشته‌ام نتوانسته‌ام آن را بیابم، شما از کجا تهیه کرده‌اید؟

ج. من از دخترم خواش کردم برایم خریده است.

حدود سه ساعت و نیم بود که ما مذاکره می‌کردیم، دیگر خستگی را در چهره ایشان می‌دیدم، بنابراین از ایشان خواستم بمن اجازه دهند یکبار دیگر خدمتشان برسیم ولی ایشان اظهار داشتند، من در اینجا نیستم و حالا هم برای دیدن شما بودم ولی تلفن بزنید اگر بودم خوشوقت می‌شوم.

س. گفتم مثل اینکه نباید امید جلسه دیگری را برای مذاکره با شما بخود نوید دهم، بنابراین اجازه می‌دهید گاهی نامه‌ای تقدیم نمایم؟

ج. بطور قاطع بگویم من جواب نامه و یا نامه‌های داخل و خارج را نمی‌دهم.

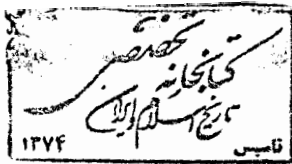
س. سؤال حاشیه‌ای من اینست که آقایان دکتر آذر و امیر علانی وزرای موفق و مفیدی بودند؟

ج. آقای دکتر آذر آنطور که می‌گفتند بسیار ضعیف و فاقد ابتکار بود، اما آدم سالم و خوبی بود، اما آقای امیر علانی چند مرتبه وزیر بود، هم با ما و هم در حکومت‌های گذشته، در حکومت آقای دکتر مصدق هم چندین پست عوض کرد.

س. بطوری که در یکجا خوانده‌ام آقای امیرعلانی نوشته است قرار بوده در حکومت شما هم یکی از وزرای مهم باشد؟

ج. بله... درست... است، ایشان در این مورد غلو کرده‌اند!

س. می‌گویند امیر علانی اولین سنگ اختلاف بین مرحوم آیت‌اله کاشانی و مرحوم دکتر مصدق را بنا نهاد و آنهم بخاطر توقیف مرحوم نواب صفوی در رابطه با محکومیت



قبلی که داشت، نظر جنابعالی چیست؟

ج. البته در آن جریان مرحوم کاشانی خیلی فشار به دکتر مصدق آورد که او را آزاد کنند و بین کاشانی و نواب و فدائیان اسلام تیره شد.

س. استاد آخرین سؤال من در مورد اسناد خانه سدان است. دوست ۲۴ ساله شما مدعی است، در همان مواقع از شما خواسته بود که بایگانی مخابراتی شرکت نفت را که طبق معمول با حضور کمیسیونی معدوم می‌نمودند، نسوزانید تا با بررسی آنها بتوان به تمام فعالیتهای شرکت نفت دسترسی پیدا نمود.

ج. بلی! تمام دوستان من می‌دانند که من در تمام دوران مسؤلیتهای اداریم چه در قبل و چه در همکاری با مرحوم دکتر مصدق نه توصیه‌ای به کسی کرده‌ام و نه اهل قبول توصیه بوده‌ام، به همین دلیل از ایشان هم نپذیرفتم و عمل نکردم ولی اگر قانون بود البته اجرا می‌کردم و این یکی از موارد خلل در دوستی ما شد تا آنجا که مرا متهم به وابستگی به سیاست انگلیس نمود، این را شوخی نمی‌کنم، من هنوز نمی‌توانم به او اتهام خیانت اطلاق کنم ولی بدون پرسیدن علت عدم تقاضایش از من، صریحاً مرا متهم به خیانت نموده بود!

در همینجا مذاکرات ما که خستگی بر آقای دکتر صدیقی مستولی گردیده بود، خاتمه یافت که ضمناً تذکری هم بمن دادند که با اینکه خود نیز همیشه مقید به آن بوده‌ام از ابراز و تأکید آن از طرف ایشان خورسندم:

«تحقیقات و اخذ نظرات و بررسیها اگر برای یافتن حق و حقیقت باشد خوب است، اما اگر برای قلب حقیقت باشد کار بی‌ارزشی است.»

من ضمن تأیید آن اظهار داشتم، بلی تمام کوشش ما همین است والا اگر غیر از حقیقت یابی بود که آنهمه نوشته‌اند و دیگر احتیاجی به بررسی و اتلاف وقت نبود. آنچه را که من وظیفه می‌دانم در اینجا مجدداً اضافه کنم، شخصیت اخلاقی اوست که بی‌شک بر روی همه کس اثر می‌گذارد.

به نظر من با ظرفیت و دقت نظری که در ایشان هم اکنون نیز پس از سالهای فرسودگی هویدا است، می‌توانم بگویم مغز متفکر حکومت مرحوم دکتر مصدق ایشان بوده‌اند.

تأسفی را که هرگز نمی‌توانم فراموش کنم از غفلتی است که در مذاکره با ایشان متأسفانه مرتکب شدم و آن تقاضای اخذ امانت کتاب سررشته‌داری بود، برای خواندن حاشیه‌هایی که ایشان بر آن نوشته بودند که قطع دارم با کرامتی که نسبت بمن مرعی داشتند از آن محروم نمی‌فرمودند!